

از پیروزی جنجالی تا آستانه‌ی استیضاح!

" حیات اجتماعی در جوهر خود پراتیکی است. همه‌ی رازواره‌گیهایی که تنوری را به عرفان می‌کشاند، حل خود را در پراتیک انسانی و در ادراک این پراتیک می‌یابند" (مارکس)

در بررسی وضعیت طبقاتی حاکمین در جمهوری اسلامی، تاکنون رسم بر این بوده‌است که کمتر به تحلیل آرایش طبقاتی در جامعه استناد شود. مواضع بیشتر در حد کلی ابراز می‌شوند. این نظرات عمده‌تا در قامت چند نظرم تفاوت نظیر دولتی استثنایی، دولتی بورژوائی، دولت غیرمتعارف بورژوائی و دولتی نیمه بورژوائی - نیمه فنودالی، عرضه شده و تفسیر از اتفاقات نیز نه مبتنی بر بررسی منافع طبقاتی گروه‌های اجتماعی و طبقات و اظهارات و عمل‌کرد نماینده‌گان آنها، بلکه بعضاً در حیطه‌ی حدیثیات نظیر کلک‌های آخوندی جهت حفظ قدرت و غیره، توجیه می‌شود که ضرب المثل قدیمی "کار، کار انگلیسیهاست" را در اذهان زنده می‌کند. و بالاخره روشن نمی‌شود که این همه تضاد در درون هیئت حاکمه و بالا و پائین شدن‌ها، اتفاقی است؟، بحران سازی برای حفظ خود است؟، یا متکی بر پایه‌ای مادی می‌باشند. تا زمانی که تحلیل دقیقی از آرایش طبقاتی در جامعه صورت نگیرد، استدلال‌ها در مورد حرکتها و تضادهای موجود در جامعه استوار نبوده و متزلزل و پاگلی باقی خواهند ماند.

نمایندگان جناح‌های مختلف بورژوازی حاضر به انجام چنین تحلیلی نیستند. زیرا منافع خودشان را در خطر نمی‌اندازند. این معضل به‌دوش نماینده‌گان طبقه کارگر افتاده‌است که سرنگونی نظام سرمایه‌داری حاکم و استقرار حاکمیت پرولتاریا را مدنظر دارند. نوشته حاضر نیز ادعای ارائه‌ی تحلیل دقیقی از وضعیت حاکمین ندارد، اما بر تحلیل از عمل‌کرد ۲۷ ساله‌ی جناح‌های مختلف حاکمیت، متکی است. عمل‌کردی که بیانگر منافع مادی طبقاتی ویژه‌ای می‌باشند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شورش عظیم کارگران و زحمتکشان علیه استثمار و ستم و اجحافات بورژوازی و دولت سرکوب‌گرش بود. قشر بالای خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط جهت رسیدن به قدرت در شرایط مساعدی که کمونیست‌ها توسط رژیم شاه به شدت سرکوب می‌شدند، ابتکار عمل را در دست گرفتند و رهبری مبارزات مردم علیه رژیم در آستانه‌ی انقلاب، به دست نیروهای بورژوازی مذهبی افتاد. بورژوازی متوسط لیبرال و لائیک (نیروهای ملی - مذهبی و جبهه‌ملی) نیز در آستانه‌ی انقلاب، در وضعیت ضعف و تشمت نظری و سازمانی، رهبری جناح مذهبی به سرکرده‌گی خمینی را پذیرفتند. بعد از پیروزی انقلاب آنها توانستند تا حدودی در ارگان‌های رهبری کشور حضور کمی رنگ ببابند. امپریالیست‌ها نیز در شرایط ضعف و فقدان آلترناتیو مورد نظرشان در میان نیروهای سیاسی شرکت کننده در انقلاب و ارزیابی از خطر روسیه، به جای گزین شدن رژیم سلطنتی با جمهوری اسلامی، روی خوش نشان دادند.

تنها استدلالی که تا کنون در مورد فوق، مسئله را به‌نوع دیگری می‌بیند، عبارت است از: "کار، کار انگلیسیها بود" و مشخص نمی‌سازد که چرا انگلیسیها که این همه نفوذ در ایران دارند که می‌توانند انقلابی به‌این عظمت را بپاکنند، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طی ربع قرن سکوت کردند و از منافعشان در ایران حفاظت نکردند! بدین ترتیب معتقدان به این نظر، عامل درونی (تضادهای طبقاتی در ایران) را قربانی عامل خارجی می‌کنند که در بهترین حالات، جز در قشر کوچکی از روحانیون و تکنوکرات‌ها، نمی‌توانست آن‌چنان نفوذی داشته باشد که انقلاب راه بباندازد. به‌علاوه دولتهای انگلیس و آمریکا مورد نفرت اکثریت مردم ایران بودند.

بایدستیابی حاکمین جدید به قدرت و ثروت به رهبری خمینی و بروز اختلاف نظر در مورد دخالت دین در دولت، تدریجاً نیروهای سیاسی وابسته به بورژوازی لیبرال (اعم از لائیک یا مذهبی) از قدرت حذف شدند و انحصار قدرت عمده‌تا در دست بورژوازی تجاری و در پوششی مذهبی، متمرکز شد. پس از سرکوب‌های خرداد ۱۳۶۰، حکومت ظاهراً یک دست گردید و رقابتها در درون حکومت "یک دست" ادامه یافت.

بورژوازی تجاری در قدرت که به کمک مذهب توانسته بود سکان اداره کشور را به‌دست آورد، در شرایط رشد نارضائی در صفوف کارگران و زحمت‌کشان و به منظور تحکیم حاکمیت ارتجاعی‌اش، تحت رهبری ولایت فقیه، سیاست محدودکردن نیمی از افراد جامعه (زنان) را در پیش گرفت و با سرکوب حرکت‌های

کارگران، زنان، دانش‌جویان، ملل تحت ستم و اقلیت‌های مذهبی، نشان داد که نه مسئله‌ای در مورد استفاده از استثمار هرچه بیشتر نیمی از جمعیت (زنان) دارد، چون که تجارت متکی بر پول نفت مشکلش را حل می‌کند و نه درچارچوب دموکراسی متعارف بورژوازی (از طریق پذیرش برخی از مواد آزادیهای دموکراتیک بورژوازی) حرکت می‌کند و راه حفظ قدرتش را هم تنها و تنها درسرکوب جنبشهای دموکراتیک و ضداستثمار، می‌بیند.

در دوران جنگ ایران و عراق و در شرایطی که خفقان رو به اوج می‌رفت، افرادی از درون هیئت حاکمه، مدیران و دست‌اندرکاران در دولت و بنیادهای گوناگون، در آشفته‌بازار ایران، توانستند ثروتهای بادآورده فراوانی جمع کنند.

در دوره ی پس از پایان جنگ ("دوران سازنده‌گی") این سرمایه‌ها در رشته‌های تولیدی به‌کارافتادند. این دوره که مصادف بود با قبول سیاست تعدیل اقتصادی نئولیبرالیستی امپریالیستی توسط دولت هاشمی رفسنجانی، که معنایش حرکت در سمت خصوصی سازی موسسات تولیدی و تجاری دولتی بود تا سرمایه‌های بین‌المللی نیز بتوانند زمینه نفوذ راحت‌تری بدست آورند، به رشد بورژوازی صنعتی کمک کرد تا خواستار سهم بیشتری در قدرت دولتی شود و با پرچم استقرار دموکراسی پا به میدان گذارد. سرمایه‌های بزرگ فراملی و در درجه اول سرمایه‌های بزرگ آمریکایی نیز برای پایان دادن به تخاصمت موجود با دولت ایران و ورود مجدد به بازار ایران، به حمایت از سیاست "دموکراتیکی کردن" رژیم پرداختند که بورژوا-لیبرالها سکان آن را در دست داشتند. این "دموکراتیکی کردن" ها معنایی جز باز گذاشتن دست سرمایه داخلی و جهانی در استثمار نیروی کار نداشت.

رشد مبارزات توده‌ای ضد رژیم، فرصت مناسبی را فراهم کرد تا بورژوازی لیبرال تحت عناوین "اصلاح طلبی"، "مردم سالاری دینی" و "حاکمیت قانون"، با قدرت فائقه‌ای انحصاری دربالاسر دولت، به صورتی آرام به دست و پنجه نرم کردن و مبارزه بپردازد. بسیاری از نیروهای سیاسی در اپوزیسیون حرکت جناح موسوم به "اصلاح‌طلب" را ترفند آخوندهای در قدرت برای شیره مالیدن برسر مردم و سرگرم کردن آنها براساس "از این ستون به‌آن ستون فرج است" دانستند. درحالی که مضمون شعارهای مطروحه در طیف "اصلاح طلبان" نظیر "حاکمیت قانون"، "انتخابی شدن ارگانهای قدرت"، "محدود کردن اختیارات ولی فقیه"، "تغییر قانون اساسی" و غیره، نمی‌توانستند ترفندهائی باشند که، علیرغم این‌که تیشه به ریشه‌ی قدرت حاکمه متکی بر اصل "ولایت مطلقه‌ی فقیه" می‌زد، توسط خود "ولی فقیه" سازمان داده‌شده‌باشد! بدین ترتیب "اصلاح طلبان" توانستند با تکیه به رای اعتراضی مردم به جناح ولایت فقیه، در قوه‌های اجرایی و مقننه پیروزی بدست آورند. این درحالی بود که قوه قضائی در دست جناح حاکم باقی ماند و با تکیه به قانون اساسی جمهوری اسلامی، در برابر خواسته‌های "اصلاح طلبی" که درچارچوب قانون اساسی خود را محصورکرده بود، سرسختانه ایستاد و نهایتاً درشرایط بی‌عملی "اصلاح‌طلبان"، باقبضه کردن قوه‌های مقننه و اجراییه، آنها را از صحنه‌ی قدرت دور نموده و ظاهراً بار دیگر به "یکدست کردن قدرت" نایل آمدند.

جامعه ایران، وضعیت و آرایش طبقاتی در آن باتوجه به ویژه‌گیهایش، مثل هر کشور دیگری است که درآن سطح رشد نیروهای مولده و مناسبت تولیدی حرف آخر را می‌زند و عمر دولتهای استثنائی هم نمی‌تواند آنقدر طولانی باشد که توجیهی برای وضع موجودباشد. این ویژه‌گیها هم عمده‌تا در ادغام دین در دولت و وجود ثروت بی‌کران نفت و گاز خلاصه می‌شود، که تاثیر مشخصی بر روند اوضاع سیاسی کشور، دارند. اگر بپذیریم که دو وجه مشخصه در روابط تولیدی سرمایه‌داری، انباشت سرمایه و رقابت سرمایه‌ها است. باید بپذیریم که "حاکمیت یکدست" درنظام سرمایه‌داری، بی‌معناست. نظام سرمایه‌داری تنها در سرکوب طبقات تحت استثمار و ستم قادر است یکدست عمل‌کند. اما موقعی که منافع گروهی در درون یک طبقه مسئله می‌شود، سرمایه‌داران بزرگ‌ترین خطرات را برای حفظ منافع گروهی تقبل می‌کنند. جنگهای جهانی اول و دوم، جنگهای استعماری و اشغالگرانه، جنگهای داخلی، کودتاها و... نشانگر خواست جناحهایی از سرمایه برای تامین هژمونی خود در سطح جهانی و کشوری می‌باشند.

اما درایران، حاکمیت دین بر دولت درکسوت فقه شیعه و تقلید، رقابت در درون نظام سرمایه‌داری را بز هم تشدید می‌کند و از بدو پیدایش جمهوری اسلامی ایران، شاهد رقابت بین آیت الله‌ها بوده‌ایم که از منافع گروهی مشخصی از سرمایه‌داران درجامعه دفاع می‌کردند و می‌کنند.

پس از پیروزی انقلاب و تحمیل رژیم جمهوری اسلامی بر مردم، گرچه خرده بورژوازی شرکت کننده درانقلاب توانست نماینده‌گان خود را درکسوت فرماندهان پاسدار و بسیجی و کمیته‌چی‌ها و برخی کارمندان

دولت، گرداننده‌گان مراسم مذهبی و غیره تا حد قرارگرفتن در الیگارشی قدرت بالا بکشاند؛ اما دستیابی به سرمایه باعث تغییر موقعیت طبقاتی این افراد شده و در واقع بازهم سر این افشار وسیع اجتماعی بی کلاه ماند. آنها به‌قول معروف معتقد بودند: "یونجه خوردیم و مشروطه گرفتیم"، اما مشروطه توسط سران عشایر به تاراج رفت. در سالهای قبل از بهمن ۵۷ نیز، خرده‌بورژوازی در مبارزه علیه رژیم شاه و انقلاب شرکت فعالی کرد و قربانی داد و پس از پیروزی انقلاب نیز همچنان تکیه‌گاه رژیم اسلامی گردید. اما حاکمان جمهوری اسلامی ثمره انقلاب را به تاراج بردند و چیزی نصیب خرده بورژوازی ایران نشد.

مافیای قدرت (و به قول خودشان دانه درشته‌ها) و بنا بر ارزیابی دانشگاهیان (۲۰۰ فامیل)، با استئمل افسارگسیخته، دزدی و غارت ثروتهای کشور و مردم و سرکوبیهای عریان طی ۲۷ سال گذشته، چنان در انظار مردم بی آبرو شده اند که در جریان انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری مجبور شدند تاکتیک به جلو صحنه راندن "دانه‌ریزها"ی متشکل از متحجرین و لومپین‌های اسلامی برخاسته از خرده بورژوازی (در قالب بسیجی، پاسدار، تعزیه‌گردان و تیر خلاص زن) را اتخاذ کنند تا موقتا سکان کشتی توفان زده‌ی حاکمیت اسلامی رابه‌دست گیرند و سرفرصت آنها را کنار زده و با مسلط شدن بر اوضاع، آسوده‌تر دست روی تمامی امکانات تولیدی و خدماتی کشور بگذارند. اما خرده بورژوازی ناراضی نیز که خود را از وارثین شکست انقلاب می‌داند، در جستجوی جناح‌هایی از قدرت بود تا باتکیه به آنها بتواند خود را بالا کشیده و در قدرت سهیم گردد.

اینان از زمان انتخابات شوراهای شهر و روستا دست به‌کار شدند. در جریان انتخابات مجلس هفتم، اصول‌گرایان به پیشروی قابل ملاحظه‌ای دست یافتند. رقابت‌های انتخاب ریاست جمهوری نشان داد که جناح معروف به تمامیت خواه چنان دچار چند دسته‌گی است که قادر به ارائه کاندید واحدی نیست و در مرحله دوم این انتخابات، اضطرابا به احمدی نژاد رای داد.

در تحلیل از این واقعه برخی این صحنه سازیه‌ها را به تمامیت خواهان و در راس آنها خامنه‌ای نسبت می‌دهند که با این ترفند وی در راس سرسختان تمامیت خواه، توانست "اصلاح طلبان" و "میانه روان" درون تمامیت خواهان را به شکست بکشاند. اما روند اوضاع نشان داد که عمل‌کرد اصول‌گرایان و مشخصا محمود احمدی‌نژاد مستقیما و کاملا در جهت تقویت مواضع ۲۰۰ فامیل در قدرت نیست.

چنین بود که در فردای انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری، رفسنجانی در نماز جمعه لب به شکایت از دولت جدید گشود. احمدی نژاد به جواب و تهدید برخاست و مدتی بعد مسعود ده نمکی سرربیر نشریت "جبهه" و "شلمچه" در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی "مهر" به حکلخ متقابل به رفسنجانی و امثالهم دست زد و گفت: "مشکل این است که اصولا فرهنگ مبارزه با مفاسد اقتصادی در بین مسئولان ما جا نیافتاده است و گاهی یک تخم مرغ دزد یا اراذل و اوباش را در خیابان می‌چرخانند و شب در تلویزیون نشان‌شان می‌دهند؛ اما تا پای دانه درشته‌ها و آقازاده‌ها به میان می‌آید، بحث "آبروی افراد" پیش کشیده می‌شود و حتا بعضی از آنها که حکم محکومیت هم گرفته‌اند، اسم و رسمشان افشا نمی‌شود و مسئله فراموش می‌شود. (به نقل از سایت پیک ایران - ۱۰ اکتبر ۲۰۰۵)

سقوط یک باره بورس تهران در ابعاد ۲۰ درصدی و ادامه‌ی این سقوط و شدت‌گیری خروج سرمایه‌ها از ایران، نشان دیگری بود از نارضانی بخشی از بورژوازی بزرگ ایران در برابر عمل غیر متعارف دولت احمدی نژاد.

همچنین عدم رای اعتماد به ۴ وزیر معرفی شده احمدی نژاد به مجلس در دور اول - مجلسی که ظاهرا در آن اکثریت نماینده‌گان از طرفداران جناح تمامیت خواه و مدافع اصول‌گرایان بودند - و پا در هوا ماندن انتخاب وزیر نفت برای سومین بار، نشان داد که در میان این جناح، عدم اعتماد جدی نسبت به دولت احمدی نژاد وجود دارد. لذا دیگر جناح‌های تمامیت خواه می‌کوشند تا سهم خود را در کابینه‌ی احمدی نژاد تقویت‌کنند.

در این میان محکوم نمودن از سرگیری مجدد غنی سازی اورانیوم در کارخانه اصفهان، توسط شورای حکم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و رای موافق هندوستان و رای ممتنع روسیه و چین، که رژیم بر روی آنها حساب باز کرده بود و سخنان بوش در مرکز تجارت بین‌المللی "رونالد ریگان" در ۶ اکتبر در مورد ضرورت کنترل بازار دلار ایران و نصب رادار در ۲۰ کیلومتری مرز ایران در آذربایجان شمالی که تهدید رسمی و اعلان جنگ غیررسمی علیه رژیم بود، علاوه بر جزخوانی‌های فرماندهان سپاه پاسداران، صدای اعتراض دیگر جناح‌ها را بلند کرد.

خاتمی در اجلاسی که با ۱۸ گروه "جبهه اصلاحات" داشت، اعلام نمود: "موقعیت کنونی فوق‌العاده حساس است. آنچه که در حال رخدادن است، پیروزی یک جناح و شکست جناح دیگر نیست. وضعیت

نگران کننده‌ای است که نسبت به موجودیت ایران ایجاد نگرانی می‌کند و قطعنامه‌ی صادرشده در شورای حکام علیه ما، اهانت‌آمیزترین قطعنامه‌ها است."

به دنبال این فشارهای داخلی و خارجی، خامنه‌ای با واگذاری کنترل قوای سه‌گانه به مجلس تشخیص مصلحت نظام، برای تخفیف تضاد بین "دانه‌درشته‌ها" و "دانه‌ریزها"ی ظاهرا سرسپرده‌اش، به تکاپو افتاد و به دار و دسته‌ی احمدی نژاد فهماند که باید دهنه‌ی اسب سرکششان را در قبضه کردن کامل قدرت رها نکنند و قواعدبازی را درحفظ تعادل در قدرت، مراعات نمایند.

بی‌تفاوتی ظاهری احمدی نژاد به مجموعه‌ی اتفاقات ذکرشده و طرح مسائل ساخته‌گی نظیر ظهور مهدی از چاهی در جمکران از توابع قم، درشرایطی که اوضاع اقتصادی وخیم بوده و سراسر ایران را اعتصابات کارگری و غیره فرا گرفته است، اهدای ۲۰ میلیارد تومان برای ساختن مسجدی درجمکران برای پذیرایی از مهدی موعود، که گویا تا حداکثر ۲ سال دیگر ظهور خواهدکرد، قول وام دهی به جوانان برای این که بتوانند ازدواج کنند، ادعای "سوق دادن اعتبارات بانکی به سوی محرومان" و... همه و همه دال براین است که تلاشها درجهت متوجه ساختن ذهن مردم به نارسائیهای جدی دولت درگذشته بوده و جانداختن سمتگیری جدید آن است. تخصیصات درون هیئت حاکمه بالاخره کل را به آنجا کشاند که درمجلس زادسر جیرفتی عضو فراکسیون اصول‌گرایان، سنوالات زیر را از احمدی نژاد کرد:

"الف - آیا احمدی نژاد خود را منتخب امام زمان علیه‌السلام می‌داند؟

ب - آیا احمدی نژاد از آیت الله مصباح یزدی دستور می‌گیرد؟

ج - آیا احمدی نژاد حامی و مروج انجمن حجتیه است؟

د - آیا احمدی نژاد متحجرین را مورد توجه قرار می‌دهد؟

ه - آیا احمدی نژاد خرافه پروران را پروبال داده‌است؟"

و موارد دیگری از این دست و گفت:

"جدا تقاضا دارد که به هرنحو که صلاح می‌دانید یک بار برای همیشه مواضع اعتقادی و مدیریتی خود و دولت را راجع به چنین مباحثاتی به استحضار مردم برسانید..."

اما احمدی نژاد با تغییر بسیاری از سفیران، استناداران، مدیران کل ادارات دولتی و واگذارکردن بسیاری از این پستها به افراد مورد اعتماد خود و نیز به اقوام و خویشاوندان و دوستان نزدیک‌اش، نشان داد که قصد روی صحنه آوردن صحنه‌گردانان جدیدی را دارد. این امر بژهم بیشتر ۲۰۰ فامیل درقدرت را نگران ساخته است. شمس الواعظین از روی کارآمدن طبقه جدید سخن می‌گوید و رفسنجانی که اکنون درکسوت کنترل کننده قوای سه‌گانه درآمده زبان به انتقاد مجدداز عمل کرد احمدی نژاد می‌گشاید و بلافاصله توسط پرویز داوودی معاون اول رئیس جمهور گفته می‌شود که رفسنجانی و خاتمی در ۱۶ سال اخیر "کاری برای مردم نکردند".

عملکردهای تاکنونی احمدی نژاد بیانگر دفاع از منافع قشر نظامی، متحجر و بسیار فاشیستی بورژوازی بزرگ حاکم بوده و نشان از سیاست مافیای نظامی - مالی دارد که با تکیه به تحجر و ادعای برگشت به دوران اول انقلاب و آوردن پول نفت بر سر سفره‌ی مردم و غیره، برای تثبیت موقعیت خویش و با شعارهای پوپولیستی، تلاش می‌کند. درعین حال، تمام شواهد حاکی است که هنوز این نزاع برسرقدرت به نتیجه نرسیده و ناشی از آن رژیم جمهوری اسلامی درحالت فلج شده‌ای قراردارد. در چنین شرایطی که استیضاح احمدی نژاد می‌تواند در دستور مجلس قرار بگیرد، عکس‌العمل مافیای نظامی - مالی، همراه با مداخلات غیرمستقیم امپریالیستها به نفع جناح میانه رو حاکمیت و عکس‌العمل متقابل اینان، احتمالاتی است که باید مورد توجه و بررسی قرارگیرند.

توجه به این تضاد درونی رژیم و راهیابی برای مبارزه‌ی متشکل‌تر و همه‌جانبه‌تر با آن، ازجمله وظایف جدی و فوری آن نیروهائی است که به کمونیسم علمی وفادارند و درعمل نشان می‌دهند که نه درگفتار بلکه درکردار برای وحدت کمونیستها مبارزه می‌کنند.